

Greenland: New Geopolitical Hotspot

Reza Rahmati*

Assistant Professor of Political Science, Faculty of Economic and Social Sciences, Bu Ali Sina University,
Hamadan, Iran

Received: 14, June, 2020

Accepted: 12, September, 2020

Abstract

The melting of ice, could change international power relations. The discovery of new maritime routes, the shortening of communication route between the west and the east, the discovery of strategic resources, the issue of disputed borders, the Canada-Norway conflict, tensions between the United States and republic of China, and etc., can be examined in this context. The main question is why the Greenland can change the Geo-politics and power politics in the international context? The hypothesis of present research is formulated in such a way that the competition between the internal and external powers of the region, the Geo-economy and changing regional and international regimes have made Greenland as a new Geo political Hotspot in the regional and international system, and affecting power relations in the international system. The aim of this study is to elucidate the interactions of Geo-economics and Geo-politics in the Greenland region (as a Danish territory) and turn it into a Hotspot in the future of international relations and international system. This study is in terms of purpose, developmental, in terms of method, descriptive- explanatory and in terms of, information gathering, library study method.

Key words: Greenland, Geopolitical Hotspot. Nordic. Geo economy. International Regimes. Arctic.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

* Corresponding Author: m.heydari2010@yahoo.com

گرینلند؛ «هات اسپات ژئوپلیتیک» جدید

رضا رحمتی*

استادیار علوم سیاسی، دانشکده علوم اقتصادی و اجتماعی دانشگاه بوعلی سینا، همدان، ایران

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۳/۲۵ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۶/۲۲

چکیده

آب شدن یخ‌های قطب، می‌تواند مناسبات قدرت در سطح بین‌المللی را دستخوش تغییر کند، کشف مسیرهای دریانوردی جدید، کوتاه شدن راه ارتباطی بین غرب و شرق، کشف منابع استراتژیک، مسئله مرزهای مورد مناقشه، منازعات کانادا - نروژ، تلاش برای مهار قدرت چین توسط آمریکا و متحدان، و تلاش چین برای ایجاد قدرت متوازن و تبدیل کردن چین به قدرت بزرگ در محور شمال و ... سبب شده است تا گرینلند تبدیل به هات اسپات ژئوپلیتیک جدیدی در نظام بین‌الملل شود، به نحوی که محور شمال را تبدیل به نقطه داغ سیاست بین‌الملل کرده است. اهمیت گرینلند برای کشورهای درون منطقه و قدرت‌های برون منطقه تا حدی است که بخشی از استراتژی‌های امنیت ملی کشورهای درگیر با توجه به گرینلند تعریف می‌شود. سؤال اصلی این پژوهش این است که چرا منطقه گرینلند ژئوپلیتیک و مناسبات قدرت در محیط بین‌المللی را دستخوش تحول کرده است؟ در پاسخ به این سؤال، فرضیه پژوهش حاضر این‌گونه صورت‌بندی شده است که رقابت قدرت‌های درون و برون منطقه‌ای، ژئواکونومی و رژیم‌های در حال تغییر منطقه‌ای و بین‌المللی، گرینلند را تبدیل به هات اسپات ژئوپلیتیک جدید در نظام بین‌الملل کرده و مناسبات قدرت در نظام بین‌الملل را متأثر می‌سازد. هدف این پژوهش روشن کردن اثرات متقابل ژئواکونومیک و ژئوپلیتیک در منطقه گرینلند و تبدیل شدن آن به منطقه‌ای داغ در آینده مناسبات بین‌المللی است. پژوهش حاضر به‌لحاظ هدف، توسعه‌ای، به‌لحاظ روش، توصیفی - تبیینی و به‌لحاظ نحوه گردآوری اطلاعات، کتابخانه‌ای است.

واژگان کلیدی: گرینلند، هات اسپات ژئوپلیتیک، ژئواکونومی، نوردیک، شمالگان.



گرینلند، این جزیره یخی که بیشتر فضای آن را مکان‌های غیرقابل سکونت و یخ‌های غول پیکر تشکیل داده است، اینک نه تنها تبدیل به مسئله ای منطقه ای، بلکه تبدیل به موضوعی برای رقابت در سطح بین‌المللی شده است. بر اساس یافته‌های علمی، گرینلند، معدنی از ذخایر زمینی و زیرزمینی از جمله سنگ آهن، اورانیوم، الماس، طلا، نیکل، روی و سایر منابع ارزشمند است. همین موضوع سبب شده تا این جزیره دانمارکی، ظرفیت همکاری‌هایی بین‌المللی برای استخراج منابع مورد نیاز بشر، ظرفیت بین‌المللی برای ایجاد همکاری در خصوص عبور و مرور بین‌المللی کوتاه‌تر، امن‌تر و صرفه‌جویانه‌تر و ظرفیت همکاری‌های زیست‌محیطی برای ممانعت از گرمایش زمین را داشته باشد. بعد از جنگ سرد، رویکرد ژئوپلیتیک به این منطقه، می‌توانست دستخوش تحولات بسیاری قرار گیرد تا زمینه عملیاتی شدن همه این ظرفیت‌ها فراهم شود؛ تحولاتی که به واسطه کشف منابع جدید انرژی، مسیرهای جدید دریانوردی و ... امکان وقوع داشتند. با شروع مناظرات جدید در روابط بین‌الملل، منطقه گرینلند، خصوصاً در اواخر جنگ سرد، عرصه عملی برای رقابت رویکردهای سبز، ژئوپلیتیک، انتقادی و واقع‌گرایی شد.

آن چه در منطقه شمالگان به‌طور کلی و گرینلند به‌طور جزئی در دوره جنگ سرد به سبب فعالیت‌های نظامی تجربه شد، این منطقه را تبدیل به منطقه‌ای برای تسری قدرت و تحکیم منافع کرد. در دوره پساجنگ سرد نیز با وجود ظرفیت همکاری جویانه ای که در خصوص منطقه وجود داشت، رفتارهای غیرهمکاری جویانه تبدیل کانون مرکزی رفتار بازیگران منطقه ای و برون منطقه ای شد و این منطقه کمتر دستور کار همگرایانه را تجربه کرد. نیروهای تأثیرگذار در منطقه رقابت-های درون و برون منطقه‌ای برای تصاحب موقعیت و منافع را آغاز کردند. مطالعات تجربی و اهمیت مطالعات استراتژیک این منطقه و رقابت‌های بین‌ابردت‌ها، نشان دهنده این است که فضای مناسبات این منطقه، بیشتر چارچوبی قدرت محور را تجربه کرد تا چارچوبی همکاری جویانه (Archer, 1988: 139).

با این حال، چند سالی است که این جزیره موضوع منازعات منطقه‌ای و بین‌المللی شده است. تاچه‌های بزرگ یخ، نه تنها نتوانست موضوعی برای همکاری بین‌المللی و منطقه‌ای باشد، بلکه تبدیل به «مسئله ژئوپلیتیک» شد. شاید هیچ‌گاه آب‌شدن یخ‌های قطب تا این اندازه بر مناسبات و روابط بین‌الملل تأثیر ژئوپلیتیک نداشته است. آب شدن یخ‌های قطب، که می‌توانست رژیم‌های همکاری بین‌المللی را تقویت کند، مناسبات قدرت در سطح بین‌المللی را پررنگ‌تر کرد. کشف مسیرهای دریانوردی جدید، کوتاه شدن راه ارتباطی بین غرب و شرق، کشف منابع استراتژیک،

مسئله مرزهای مورد مناقشه، منازعات کانادا - نروژ، تلاش برای مهار قدرت چین توسط آمریکا و متحدان، و تلاش چین برای ایجاد قدرت متوازن و شکل‌گیری قدرت بزرگ در محور شمال در همین چارچوب قابل بررسی است. سؤال اصلی این پژوهش این است که چرا منطقه گرینلند ژئوپلیتیک و مناسبات قدرت در محیط بین‌المللی را دستخوش تحول کرده است؟

در پاسخ به این سؤال، فرضیه پژوهش حاضر این‌گونه صورت‌بندی شده است که رقابت قدرت-های درون و برون منطقه‌ای، ژئواکونومی و رژیم‌های در حال تغییر منطقه‌ای و بین‌المللی، گرینلند را تبدیل به هات‌اسپات ژئوپلیتیک جدید در نظام بین‌الملل کرده است و مناسبات قدرت در نظام بین‌الملل را متأثر ساخته و می‌سازد.

این پژوهش به این ترتیب سازماندهی شده است؛ ابتدا مسئله حکمرانی و قشربندی آن در منطقه را بررسی می‌کند، بعد از آن مسئله امنیت در گرینلند با توجه به افق چهار نظریه رئالیسم، نهادگرایی نئولیبرال، انتقادی و نظریات سبز را بررسی می‌کند، سپس تمرکز خود را بر گرینلند در بازه بعد از جنگ سرد گذاشته و با بررسی تأثیر جهانی شدن و متغیرهایش بر گرینلند، اهمیت گرینلند در روابط بین‌الملل جدید را از منظر ژئوپلیتیک - ژئواکونومیک بررسی خواهد کرد.

۱. روش تحقیق

پژوهش حاضر به‌لحاظ هدف، توسعه‌ای است و به دنبال باز کردن فضای تحلیلی - تبیینی در خصوص مناسبات منطقه شمالگان، گرینلند و تا حدی حوزه نوردیک است. به همین دلیل تلاش خواهد کرد تا در راستای نگاهی بین رشته‌ای در خصوص توسعه، بر روی فصول مشترک دانش ژئوپلیتیک، روابط بین‌الملل و مطالعات منطقه‌ای حرکت کند. همچنین این پژوهش به‌لحاظ روش، توصیفی - تبیینی است. نهایتاً این پژوهش به‌لحاظ نحوه گردآوری اطلاعات، کتابخانه‌ای است و بر اساس نیازمندی، به منابع کتابخانه‌ای از جمله کتب، مقالات علمی و ... استناد خواهد کرد.

۲. چارچوب نظری

از همان زمانی که در سال ۱۹۲۱ دانمارک اعلام کرد که کل گرینلند تحت حاکمیت کپنهاگ است، منازعات و مناقشات بین‌المللی پیرامون این جزیره یخی شدت گرفت. نروژ از همان ابتدا

معنقد بود که بخش‌های شرقی این جزیره به دلیل شکار نهنگ بایستی در اختیار نروژ باشد، موضوعی که سبب شد در سال ۱۹۳۲ - ۱۹۳۳ نروژ گرینلند را اشغال کند و دانمارک دعوی را علیه نروژ به دیوان بین‌المللی دادگستری احاله داد و دیوان به این رأی داد که کل گرینلند از آن دانمارک است. در میان آثاری که موضوع گرینلند را با تمرکز به رویکردهای نظری روابط بین‌الملل، بررسی کرده‌اند، رویکردهای واقع‌گرایانه، نهادگرایانه، انتقادی و سبز جزو مهمترین صورت‌بندی‌های فکری بوده‌اند. هر یک از این رویکردهای فوق برای تشریح واقعیت‌ها و مسائل خاصی مربوط به گرینلند در یک بازه زمانی خاص ارائه شده‌اند. به عبارتی همراه با گذارهای زمانی و ایجاد بحران‌های جدید در این مناطق، گذارهای تئوریک برای صورت‌بندی تغییرات و مسائل مربوط به این منطقه صورت گرفته است.

۱.۲. تنوع رویکردهای روابط بین‌الملل به ژئوپلیتیک گرینلند

رویکرد سبز و مطالعات ژئوپلیتیک حوزه گرینلند: رهیافت سبز از مهمترین پارادایم‌هایی است که با استفاده از آن مسائل مربوط به گرینلند و حوزه شمالگان (خصوصاً در دو دهه اخیر)، بررسی شده است. رهیافت سبز هم به لحاظ نظری و هم در محیط کنشگری سیاسی پرسروصداترین پارادایم تحلیل مسائل گرینلند بوده است. در بخش ملی، دانمارک از جمله کشورهایی است که توجه بسیار زیادی را به «سبز شدن سیاست»^۱ و محرکه‌های آن داشته است. بیم آب شدن تاقچه‌های یخ شمالگان و متعاقباً تغییرات اقلیمی منتج از آن، سبب شده است تا بسیاری از جنبش‌های زیست‌محیطی جهانی نیز به گرینلند توجه بسیاری داشته باشند.

اگرچه محیط زیست، تبدیل به یک پارادایم بسیار تأثیرگذار در حوزه نوردیک و شمالگان شده است، تا حدی که دولت‌های مرکزی با امنیتی‌سازی محیط زیست، این موضوع را بخشی از دستور کار کلی زندگی سیاسی خود کرده‌اند (رحمتی، ۱۳۹۸: ۱۲۳-۱۵۰)، با این حال بسیاری از گرینلندی‌ها طرح مسائل زیست‌محیطی را موضوعاتی برای بازداشتن گرینلند از دستیابی به منابع طبیعی موجود در این منطقه می‌دانند؛ برای مثال وقتی وبگاه گاردین از مدیر ارشد انجمن ماهیگیران و شکارچیان گرینلند^۲ در خصوص تغییرات اقلیمی در منطقه سؤال پرسید، تونس کاکا

^۱ Greening of Politics

^۲ Kalaallit Nunaanni Aalisartut Piniartullu Kattuffiat (KNAPK aka the Association of Fishers & Hunters in Greenland)

برٹلسن^۳ در پاسخی طعنه‌آمیز گفت: «ما بیشتر نگران مالدیو هستیم» (Barkham, 2016: Internet source).

رویکرد انتقادی و مطالعات ژئوپلیتیک حوزه گرینلند: «رویکرد انتقادی به ژئوپلیتیک» یا «ژئوپلیتیک انتقادی» در صدد است تا نظم مبتنی بر قدرت و جغرافیا را که در ژئوپلیتیک سنتی، به‌عنوان نظم غالب، مسلط شده است، به چالش کشد. مطالعات انتقادی متأثر از تفکر انتقادی از یک سو و پس‌اساختارگرایی از دیگر سو است (Ashley, 1996: 242-248). این دو جریان فکری به‌دنبال این هستند تا روابط قدرت موجود در ژئوپلیتیک را کشف کرده و عناصر و جریاناتی را که مرتبط با قدرت تأثیرگذار در سیستم بین‌الملل است، ساختارشکنی کنند (Milliken, 1999: 227-240 &).

برخلاف ژئوپلیتیک سنتی که بر روی مکان به‌عنوان متغیر اصلی و مستقل برای شکل دادن به سیاست بین‌الملل متمرکز است، ژئوپلیتیک انتقادی بر روی تأثیر گفتمان‌ها در شکل دادن به «فضای» جدید متمرکز است. در ژئوپلیتیک انتقادی الزاماً شکل گرفتن «فضای مشترک» متناظر با وجود یک مکان خاص جغرافیایی نیست، بلکه اشتراک در گفتمان‌ها است که عامل شکل‌گیری فضای مشترک است. این گفتمان است که فضا را شکل می‌دهد (Muller, 2010: 2-5).

تعریف انتقادی از ژئوپلیتیک، اساساً با تعریف فضای سیاسی قدرت توسط مکیندر متفاوت است. فضای سیاسی قدرت مکیندر، بر روی مناسبات قدرت سخت و بر اساس منابع، اهمیت منابع و ... صورت‌بندی شده بود. اما در تحلیل ژئوپلیتیک انتقادی بر روی شکل تغییر یافته امنیت در گرینلند تمرکز می‌شود و با ارائه ماهیت فضایی، فضاهای اجتماعی و برساخته قدرت را بررسی می‌کند (Angnew, 1997: 1)، قدرت در روابط مادی یا ذهنی مردم بین خودشان با دیگران ساخته می‌شود. در این تعریف تمرکز بر عناصر اجتماعی - اقتصادی به‌جای نظامی - سیاسی است.

در این چارچوب فکری، بین فضا و مکان تمایزاتی وجود دارد. فضا، امری گفتمانی و مکان، امری فیزیکی - سرزمینی است. وقتی از ژئوپلیتیک سنتی (مکانی) صحبت می‌شود، منابع سرزمین به لحاظ مقیاس جغرافیایی، ترتیب بندی و تعریف می‌شوند. بنابراین اگرچه منابع خاص یک سرزمین خاص، از مفیدیت اقتصادی برخوردار است، اما این مفیدیت بستگی به فضای گفتمانی آن دارد. برای نمونه ذغال سنگ تا قرن ۱۹ میلادی ارزش خیلی کمی داشت، اما در عصر صنعتی شدن

^۳. Toennes "Kaka" Berthelsen

تقاضای جهانی برای ذغال سنگ ایجاد شد و مفیدیت اقتصادی آن بر اساس فضای گفتمانی شکل گرفته، اهمیت یافت. این به معنی کم ارزش بودن این منابع در یک سرزمین خاص نیست بلکه این مفیدیت با بستر فضایی^۴ آن در ارتباط است (Rasmussen, 2013: 7). در خصوص گرینلند، منظر انتقادی ژئوپلیتیک، این بحث را گفتمان سازی می‌کند که «چگونه منابع کوچک جدید فرصت های جدیدی ایجاد می‌کنند» (Rasmussen, 2013: 7).

با چارچوب ژئوپلیتیک انتقادی بررسی مسائل گرینلند ناظر به شکل‌گیری فضاهای گفتمانی جدید پیرامون منطقه گرینلند بوده است. گفتمان مسلط پیرامون مسئله گرینلند در سال‌های اخیر، ناظر بر حفاظت از / امنیت زیست‌محیطی به وسیله بازیگران منطقه‌ای و جهانی بوده است. از دیگر قالب‌های گفتمانی در این منطقه گفتمان منطقه‌ عاری از سلاح‌های هسته‌ای و کشتار جمعی بوده است، گرچه این گفتمان توسط قدرت‌های بزرگ منطقه‌ای (از جمله ایالات متحده) چندان مورد توجه قرار نگرفته است، با این حال به‌عنوان فضای مشترک گفتمانی در منطقه مورد پذیرش قرار گرفته است. فضای گفتمانی مشترک دیگری که می‌توان به آن اشاره کرد، فضای حل و فصل مناقشات منطقه‌ای با محوریت نهادهای منطقه‌ای بوده است. در همین زمینه می‌توان به نقش شورای شمالگان^۵ اشاره کرد که به‌عنوان ترتیباتی برای حل و فصل منازعات بالقوه بین کشورهای این منطقه معرفی می‌شود.

نهادگرایی و مطالعات ژئوپلیتیک حوزه گرینلند: نهادگرایان به این اعتقاد دارند که «نهادهای بین‌المللی توافق‌های مفید و سودمندی بین کشورهای دارای حاکمیت هستند که نتایج همکاری‌جویانه‌ای را به وسیله کاهش بی‌اعتمادی و شک و تردید با ارائه اطلاعات به کشورهای عضو، تثبیت انتظارات متقابل از طریق ایجاد استانداردهای مشترک و نظارت بر انجام تعهدات بین‌المللی، تسهیل می‌کنند» (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۷۷: ۵۷۰). رویکرد نهادگرایانه، ژئوپلیتیک را در پارادایم نواقح‌گرایی تحلیل می‌کند و دولت‌ها را بازیگران اصلی روابط بین‌الملل می‌داند، نظام بین‌الملل را آنارشیک می‌داند و تحلیل‌ها را در سطح نظام بین‌الملل و نه واحدهای سیاسی یا منطقه‌ای، مورد بحث قرار می‌دهد. همچنین در این پارادایم دولت‌ها بازیگران عاقل و یکپارچه عرصه بین‌المللی محسوب می‌شوند و نهادهای بین‌المللی در سطح بین‌المللی از هویت مستقلی بر خوردار هستند.

4. Special Context

5. Arctic Council

این رویکرد، ژئوپلیتیک را بر اساس منافع، هنجارها و حوزه‌های همکاری مشترک بررسی می‌کند. در این پارادایم بحث بر این نیست که آیا نهادها در منطقه مورد مطالعه وجود دارند یا خیر، بحث بر سر این است که چه هنجارهای نهادی وجود دارد. در این پارادایم، ترتیبات و تنظیمات نهادی (مثلاً ترتیبات حقوق بین‌الملل و رژیم‌های بین‌المللی حل و رفع مخاصمات) مورد مطالعه قرار می‌گیرند.

نهادگرایی؛ حکمرانی پلورال و نقش بازیگران متعدد؛ با این حال برای این که بتوانیم تلاش‌های نهادی پیرامون گرینلند را به خوبی درک کنیم، بایستی به حکمرانی در حوزه‌های نهادی مختلف اشاره کنیم. در این خصوص بایستی به فهم سیاست و حکمرانی در منطقه شمالگان و گرینلند بپردازیم. اگرچه اکثر مؤسساتی که به مقوله حکمرانی پرداخته‌اند، در پرتو توسعه، جامعه مدنی و دموکراسی به آن توجه داشته‌اند (Doornbos, 2003 & Doornbos, 2004)، با وجود این، حکمرانی، سازوکارهایی را معرفی می‌کند که از طریق آن همکاری بین بازیگران گوناگون می‌تواند ایجاد شود (UNDP, 2014: 2). دست اندرکاران حکمرانی، بازیگران متعددی هستند؛ اشخاص، سازمان‌ها، نهادها، دولت‌ها و مناطق. سطح کنشگری این بازیگران از محلی، فروملی، ملی، فرومنطقه‌ای، منطقه‌ای و بین‌المللی تا جهانی را شامل می‌شود.

در اینجا مسئله گرینلند در چارچوب سطوح حکمرانی در منطقه مورد بحث قرار می‌گیرد. بررسی هر یک از این سطوح در حکمرانی، بستگی به درک ساختار نظام منطقه‌ای و به عبارت بهتر منطقه‌گرایی در حوزه‌های شمالگان (آرکتیک)، حوزه بارنتز، نوردیک و حوزه آلاسکا و شمال کانادا دارد. درک مسائل گرینلند اگرچه در چارچوب سطح فروملی از کارگزاری قرار دارد، اما مناسبات ساختاری در حوزه بومی، محلی، ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی پیرامون آن صورت بندی شده است. با اقتباس از معانی اخیر حکمرانی (یعنی تعامل بین ماهیت، ساختار و سازوکار)، حکمرانی در شمالگان و با تمرکز بر روی مسئله گرینلند در سطوح متعددی صورت می‌گیرد.

- سطح محلی: حکمرانی در سطح محلی شامل تعاملات در شهرداری‌ها، انجمن‌های بومی و ... می‌شود. این سطح حکمرانی، به تعاملات بین اینوئیت‌ها (کالالیت‌ها)، نورس‌ها و ساکنان اسکیموی بومی شمال کانادا، آلاسکا و گرینلند بر می‌گردد. در این سطح تعاملات در تاریخ اجتماعی بومیان ریشه دارد. همچنین ارتباطاتی که بین نوآک (پایتخت) و سایر شهرهای گرینلند وجود دارد در این چارچوب تعاملاتی قرار می‌گیرد.

- سطح فروملی: شامل حوزه‌های خودگردانی شبیه به جزایر فارنو و گرینلند، سرزمین‌های یوکان، سرزمین‌های شمالی غربی گرینلند^۶ و نوناووت، یا ایالت‌هایی شبیه به آلاسکا، جمهوری‌هایی شبیه به یاکوتسک، کیومی، کارلیا، استان‌هایی شبیه به کبک، و شهرستان‌هایی شبیه به لاپلند و نوربرتن می‌شود.
 - سطح ملی: شامل دولت - ملت‌های کانادا، ایالات متحده، دانمارک، روسیه و نروژ می‌شود.
 - سطح فرومنطقه‌ای: شامل شورای اروپائی - شمالگان بارنتز، شورای غرب نوردیک، شورای محور اینوئیت و شورای سالمی می‌شود که بیشتر ارتباطات در این حوزه به اختیاراتی بر می‌گردد که دولت‌های ملی دارای حاکمیت به نهادهای فرومنطقه‌ای داده‌اند.
 - سطح منطقه‌ای: شامل شورای شمالگان، نشست شمال، برنامه همکاری محیط زیستی نظامی شمالگان می‌شود که ترتیباتی را در بر می‌گیرد که بر اساس اراده کشورهای برای ایجاد نهادهای همکاری جویانه پی ریزی شده است تا مانع از رقابت منطقه‌ای برای جلوگیری از مخاطرات زیست محیطی از یک سو و ترتیبات توسعه‌گرایانه از دیگر سو شود.
 - سطح بین‌المللی: سازمان بین‌المللی دریانوردی (IMO^۷)، کمیسیون حدود فلات قاره ملل متحد (UNCLCS^۸)، و کنوانسیون حقوق دریا‌های ملل متحد (UNCLOS^۹) از جمله رژیم‌های حقوقی - دریایی بین‌المللی در منطقه محسوب می‌شوند (Lassi Heininen, Heather Exner-Pirot, & Joël Plouffe, 2015: 30-48).
- نهادگرایی؛ سه حوزه موضوعی همکاری جویانه؛ به لحاظ تاریخی مطالعات نهادگرایی منطقه و گرینلند، از پایان جنگ سرد شروع شد و در دهه ۱۹۹۰ به اوج خود رسید. با دور شدن از فضای جنگ سرد و رقابت‌های استراتژیک دو ابرقدرت در شمالگان، این مطالعات با تمرکز بر همکاری در این منطقه انجام شد. «شرایط برای نوعی همکاری بین کشورهای منطقه در حوزه بشردوستانه، در تحقیقات علمی و در خصوص مسائل زیست‌محیطی به وجود آمد» (Archer, 1988: 140).
- حقوق بین‌الملل؛ همکاری‌های محیط زیستی و حقوق بین‌الملل را می‌توان مهم‌ترین تجربه‌هایی دانست که پیرو آن همکاری‌های نهادگرایی صورت‌بندی شده است.** شاید بتوان اولین تلاش نهادگرایی را کنوانسیون حقوق دریاها در سال ۱۹۸۲ عنوان کرد که ترتیبات حقوقی و فهم

^۶ Greenland· Northwest Territories

^۷ International Maritime Organization

^۸ UN Commission for Limits of the Continental Shelf (UNCLCS)

^۹ United Nations Convention on the Law of the Sea

مشترکی برای فلات قاره و منطقه انحصاری اقتصادی در منطقه دریای بارنتز، شمالگان و مناطق اطراف گرینلند بود، خصوصاً مفاد مربوط به منطقه انحصاری اقتصادی و تعیین حد خارجی فلات قاره ذیل ماده ۷۶ کنوانسیون مزبور.

ماده ۷۶ کنوانسیون ۱۹۸۲ حقوق دریاها «یکی از پیچیده ترین و طولی ترین مواد این کنوانسیون است» (صیرفی، ۱۳۹۴: ۱۲۳). ماده مزبور مشتمل بر مقررات ماهوی و شکلی درباره نحوه تعیین حد خارجی فلات قاره است. تملک فلات قاره به دو علت فاصله و امتداد طبیعی حاصل می شود. «بنا به ضابطه فاصله، محدوده ای به عرض ۲۰۰ مایل دریایی از خط مبدأ دریای سرزمینی به عنوان فلات قاره درونی به هر دولت ساحلی تعلق می گیرد. اما، بنا به ضابطه امتداد طبیعی، چنانچه حاشیه قاره در امتداد ساحل دولت ساحلی از محدوده ۲۰۰ مایل دریایی فراتر رود، فلات قاره دولت ساحلی تا لبه بیرونی حاشیه قاره ادامه می یابد که فلات قاره بیرونی خوانده می شود. برای تعیین حدود خارجی فلات قاره بیرونی سلسله ای از ضوابط علمی و فنی در ماده ۷۶ پیش بینی شده است» (صیرفی، ۱۳۹۴: ۱۲۳). اعمال این ضوابط توسط دولت ساحلی زیر نظارت «کمیسیون حدود فلات قاره در سازمان ملل متحد» انجام می شود، که می تواند یکی از مهمترین نهادهای تأثیرگذار در منطقه شمالگان محسوب شود. به همین دلیل است که در میان ۷۷ درخواستی که تا پایان سال ۲۰۱۴ به کمیسیون تسلیم شده، کمیسیون عموماً درخواست کشورهای پیرامون شمالگان را بررسی کرده و توصیه‌هایی ارائه داده که بیشترین توجه را به خود برانگیخته است (Jares, 2009: 1266-1305 و صیرفی، همان: ۱۴۳).

محیط زیست؛ در چارچوب نهادگرایی و همکاری‌های زیست محیطی می‌توان به استراتژی حفظ محیط زیست شمالگان (AEPS)^{۱۰} اشاره کرد که با ابتکار عمل فنلاند در سال ۱۹۸۹ تقدیم و دو سال بعد در سال ۱۹۹۱ شروع به کار کرد. اقدام بعدی تشکیل شورای شمالگان در سال ۱۹۹۶، به منظور ایجاد ترتیبات همکاری جوینانه جدید بین کشورهای حوزه شمالگان بود (Stokke, 2006: 402-408).

در قالب همین رویکرد نهادگرایانه در چارچوب همکاری‌های حقوقی بین دولت‌های عضو، می‌توان به کوشش برای یافتن سازوکار حقوقی پیرامون شمالگان در سال ۲۰۰۸ توسط اتحادیه اروپا اشاره کرد که با صدور قطعنامه‌ای موافقت خود را با ایجاد ترتیباتی پیرامون «پیمان شمالگان» اعلام کرد. این موافقت ناظر بر این بود که کنوانسیون حقوق دریاهای ملل متحد (UNCLOS) به عنوان

^{۱۰} Arctic Environmental Protection Strategy

بنیانی برای ایجاد الزامات در راستای محافظت از محیط زیست این منطقه در برابر اثرات منفی ناشی از فعالیت‌های فزاینده بشر (خصوصاً فعالیت‌های مربوط به حمل و نقل دریایی و استخراج نفت) ایجاد کند.

ترتیبات سیاسی؛ نهادگرایان همچنین در مطالعات خود بر روی سطح سیاسی تمرکز کردند، از جمله بحث‌هایی که در این سطح به آن اشاره شده است می‌توان به ایجاد رژیم‌های امنیتی منطقه اشاره کرد. این رژیم‌های امنیتی را با تنوع بازیگران موجود در منطقه بهتر می‌توان بررسی کرد. به صورت سنتی کشورهای اصلی و مرزی منطقه شمالگان را پنج دولت مرزی این منطقه می‌دانند، به همین دلیل این پنج کشور را با نام «پنج آرکتیک»^{۱۱}، می‌شناسند؛ یعنی کشورهای روسیه، نروژ، دانمارک (گرینلند)، ایالات متحده (آلاسکا) و کانادا. تلاش این پنج کشور نهایتاً در ایلویسات در قالب اعلامیه ایلویسات در گرینلند در سال ۲۰۰۸ منتهی به رژیم جدید نهادی تحت عنوان حقوق دریاها، به عنوان سازوکار این کشورها در تعامل با یکدیگر پذیرفته شد. اعلامیه ایلویسات نگرانی‌های مردم بومی در خصوص این منطقه را برطرف کرد. در سطحی دیگر این پنج کشور سنتی، به همراه سه کشور دیگر فنلاند، سوئد و ایسلند، «هشت آرکتیک»^{۱۲} را شکل داده اند. وجه اشتراک این سه کشور با منطقه آرکتیک دو منظر است؛ نخست به لحاظ فرهنگی در ارتباط محکم با منطقه هستند، دوم نگرانی‌های مشترکی نسبت به حوزه رژیم امنیتی منطقه آرکتیک در این سه کشور وجود دارد. اعلامیه ایلویسات و کنوانسیون حقوق دریاها بسیاری از نگرانی‌هایی را که گروه «هشت» در خصوص مسائل بهره‌برداری‌های دریایی در این منطقه داشتند، نیز برطرف کرد. در سطحی دیگر برخی گروه بزرگتری از کشورها از جمله چین که در این منطقه حضور و منافع بلندمدتی را دنبال می‌کند، جزو «گروه بزرگتر دولت‌های شمالگان» (Pedersen, 2012: 148) یا «رژیم امنیتی فراختر» منطقه عنوان کرده‌اند.

در هر سه سطح نهادگرایانه، یعنی هم در سطح همکاری‌های زیست‌محیطی، هم حقوق بین‌المللی و هم سیاسی - امنیتی تمایل به ایجاد رژیم‌های بین‌المللی به منظور همکاری و نه منازعه بین‌المللی در این منطقه صورت گرفته است (Hoel, 2009: 443-56).

۲.۲. رهیافت واقع‌گرایی و مطالعات ژئوپلیتیک حوزه گرینلند:

در چارچوب بررسی پیچیدگی‌های ژئوپلیتیک در منطقه، علی‌رغم اینکه محققان معتقدند که بایستی بر روی رویه‌های نهادی تأکید داشت، با این حال نهادها (اگرچه برای بررسی مناسبات

¹¹ Five Arctic

¹² Eight Arctic

همکاری جویانه، ضروری هستند)، توان تمرکز ژئوپلیتیک بر روی تحولات اخیر را ندارند. در خصوص رویکردهای سبز، همین معادله «ضرورت و نه کفایت»، حاکم است. اگرچه سابقاً و در جنگ سرد این ضرورت با عنوان «سیاست نازل^{۱۳}» در ادبیات واقع‌گرایی کلاسیک و نوواقع‌گرایی شناخته می‌شد، اما بعد از جنگ سرد، مسائل مربوط به سیاست‌های حفظ محیط زیست و حقوق مردم بومی تغییرات اساسی کرد و با اهمیت یافتن مسائل جدیدی شبیه به تغییرات اقلیمی، پیشرفت‌های تکنولوژیک و جستجوی منابع، شمالگان از یک‌سو و گرینلند از دیگرسو تبدیل به حوزه جدیدی برای حکمرانی ملی، بین‌دولتی، منطقه‌ای و حتی جهانی شد. اما همان‌طور که نهادگرایان نمی‌توانند بسیاری از مجادلات منطقه را تحلیل کنند، رویکردهای انتقادی و سبز نیز از این موضوع ناتوانند.

رویکرد واقع‌گرایانه با توجه به مفروضات اساسی خود یعنی خودیاری، نظام آنارشیک بین‌المللی، بقا و قدرت، در خصوص مسئله گرینلند به تشریح مخاصمات سرزمینی، مسائل مرزی، اختلافات دولتی پیرامون حاکمیت دولت – ملت‌ها در این منطقه خصوصاً در دوره جنگ سرد اشاره داشت. این رویکرد با نگاه ابژکتیو به دولت – ملت، قدرت و رقابت بینا دولتی پیرامون قدرت سیاسی در فضای ژئوپلیتیکی را بررسی می‌کند و به کمیابی منابع قدرت اقتصادی و نظامی بین دولت‌ها در این فضای سخت ژئوپلیتیکی می‌پردازد. غالب مطالعاتی که در خصوص منطقه شمالگان به طور کلی و گرینلند به طور خاص صورت گرفته است، تجربی و متأثر از اهمیت استراتژیک این منطقه و رقابت‌های بین ابرقدرت‌ها بوده است. در همین خصوص اهمیت فعالیت‌های نظامی و رقابت‌های نظامی، فعالیت‌های دریایی و هوایی، رزمایش‌های نظامی که توسط هر یک از دولت‌های منطقه صورت گرفته، نشان دهنده همین بعد مهم مطالعات صورت گرفته در دوره جنگ جهانی دوم (Dunbar, 1950: 121- 140) و جنگ سرد بوده است (Arter, 2014).

تمرکز توجه در این مطالعات رئالیستی با جهت‌گیری‌های تجربی موجود در منطقه هم راستا بوده است. به همین دلیل مطالعات ژئوپلیتیک در دوره جنگ سرد بر روی پایگاه‌های نظامی مستقر در منطقه استوار بود و پایگاه نظامی – هوایی توله^{۱۴} ایالات متحده آمریکا در گرینلند یکی از مهمترین پایگاه‌های راداری برای بازدارندگی هسته‌ای علیه شوروی به شمار می‌رفت. به طور کلی از منظر رئالیست‌ها اگر صلح در این حوزه هنوز حفظ شده است، به دلیل وجود دو دسته از مسائل

¹³. Low Politics

¹⁴ Thule Air Base

گرینلند؛ «هات اسپات ژئوپلیتیک» جدید / رضا رحمتی ۱۲۳
است؛ نخست، مسائلی است که «قابل مذاکره» هستند و دوم؛ مسائل لاینحلی که اهمیت آن‌ها کم بوده است.

۲.۲.۱. رئالیسم، شکل‌گیری هات اسپات ژئوپلیتیک جدید و منازعات پیرامون گرینلند

ژئوپلیتیک واژه و فراتر از آن گفتمانی مرتبط با قدرت سیاسی در نیمه دوم قرن نوزدهم بود. این گفتمان ابتدا به عنوان ابزاری در اختیار توسعه‌طلبی‌های کشورهای بود که تصور می‌کردند نیاز به فضای حیاتی و گسترش سرزمینی دارند، بنابراین بیشتر در ارتباط با محاسبات افزایش قدرت بود تا محاسبات محیط، فضا و مقیاس جغرافیایی.

همزمان با شکل‌گیری گفتمان ژئوپلیتیک بود که این واژه توسط دانشمند سوئدی جان رودلف کیلین^{۱۵} در اواخر قرن نوزدهم ابداع شد^{۱۶}. ژئوپلیتیک را بر اساس تأثیر جغرافیا بر سیاست به سه دوره تقسیم کرده‌اند (میرحیدر، ۱۳۹۶: ۱۴). با این حال مهمترین پارادایم ژئوپلیتیک، پارادایم سنتی ژئوپلیتیک است که منظور از آن همان بهره بردن از قدرت سخت برای رسیدن به مقاصد سیاسی بوده است. اما به لحاظ اهمیت نظری، نظریه مکیندر در قلب مفهوم‌شناسی جغرافیایی از ژئوپلیتیک قرار دارد؛ او عصر تحلیل قبل از خود را با عنوان «عصر کلمبیایی»^{۱۷} یاد می‌کند^{۱۸} (Scholvin, 2014: 19)، و عصر تحلیل ژئوپلیتیک خود را «عصر پسا کلمبیایی» یاد می‌کند؛ یعنی عصری که در آن سیستم بسته سیاسی^{۱۹} اوراسیا به وسیله روسیه محاط شده بود و این منطقه تحت عنوان منطقه محور^{۲۰} (هسته مرکزی اوراسیا) معرفی و به عنوان قلب زمین^{۲۱} شناخته شد (Dodds & Sidaway, 2004: 293).

^{۱۵}. جان رودلف کیلین (Johan Rudolf Kjellén) در سال ۱۸۶۴ در اوپسالا در سوئد متولد شد و برای اولین بار واژه ژئوپلیتیک را خلق کرد، تفکرات وی بنیاد تفکرات مکتب ژئوپلیتیک آلمانی و نظریات کارل ارنست هاوس هوفر (Karl Ernst Haushofer) قرار گرفت. کیلین دانشجوی فردریک راتزل آلمانی بود و تئوری دولت ارگانیک او را بسط داد.

^{۱۶}. برای شناخت بهتر پیوند بین ژئوپلیتیک آلمانی و سوئدی، بنگرید به:

Tunander, O. (2001). Swedish-German Geopolitics for A New Century: Rudolf Kjellén's 'The State As A Living Organism'. *Review Of International Studies*, 27(3), 451-463.

^{۱۷}. Colombian age

^{۱۸}. عصر کلمبیایی به تاریخ زمانی دریانوردان پرتغالی یعنی از قرن پانزدهم شروع و تا اواخر قرن نوزدهم ادامه داشت.

^{۱۹}. Closed Political System

^{۲۰}. Pivot Area

^{۲۱}. Heartland

نظام تحلیلی مکیندر در قالب عصر کلمبیایی بر اساس تمرکز بر روی قلب زمین استوار بود که منطقه اوراسیا را منطقه محور قلمداد می‌کند و شمال (اعم از منطقه شمالگان) و شرق دور در این پارادایم ژئوپلیتیک، جزو مناطق بیرونی محسوب می‌شدند. مناطقی که در «عصر پسپاسا کلمبیایی»^{۲۲} اهمیت بیشتری یافت، در این دوره تجلی بیشتری یافت. این تغییر پارادایمیک با ظهور فضاها و نظم‌های متفاوت در ترتیبات مقیاسی و گسیل از یک سطح جهانی به سطوح منطقه-ای صورت‌بندی شده است. در همین پارادایم، شمالگان از اهمیت ژئوپلیتیک برخوردار است. وجود منابع، راه‌های حمل و نقل و اهمیت استراتژیک منطقه، شمالگان را تبدیل به یکی از زمینه‌های پرتنش بین نیروهای متعارض و البته قدرت‌های نوظهوری کرده است که به لطف جهانی شدن وارد محیط قدرت بین‌المللی شده‌اند (Øyvind & Hønneland, 2014: 172).

۳.۲.۲. غروب جنگ سرد، طلوع گرینلند جهانی شده

چند اتفاق به موازات فروپاشی شوروی سبب شد تا گرینلند تبدیل به هات‌اسپات ژئوپلیتیک جدید شود که بین‌المللی شدن و جهانی شدن، مهمترین این اتفاقات بوده‌اند. اینک گرینلند جایگاه جهانی و بین‌المللی پیدا کرده است. پایان جنگ سرد و اتفاقاتی شبیه به نزدیک شدن مرزهای جغرافیایی، ترک برداشتن حاکمیت‌های ملی (خصوصاً در مسائل مربوط به جامعه مدنی جهانی)، شکل‌گیری جنبش‌های زیست محیطی و تغییرات اقلیمی، و در یک کلمه فرارسیدن عصر جهانی-شدن، موضوعات و پدیده‌های مربوط به گرینلند را دستخوش تحولات بسیار کرد. موضوعات و پدیده‌هایی از جمله آب شدن تاقچه‌های بزرگ یخ، اکتشافات منابع طبیعی و انرژی، یافتن مسیرهای دریایی جدید که می‌تواند راه‌های بین‌المللی را تا حد زیادی کوتاه کند، همه و همه گرینلند را از مسئله‌ای دانمارکی به مسئله‌ای بین‌المللی و جهانی تبدیل کرد. حوادثی شبیه به یازده سپتامبر نیز تأثیری بسیار بر روی مفهومی شدن پدیده‌های تهدیدزای بین‌المللی و جهانی داشت. به همین دلیل است که «جهانی شدن موازی» مفهوم‌سازی شده است. به معنای تأثیرپذیری هم در ارتباط با حوزه مفهوم و هم در ارتباط با حوزه واقعیت (Rasmussen, 2002: 323-349).

یکی از مهمترین مسائل در منطقه، تغییرات اقلیمی و دسترسی به منابع بود. اگر غروب جنگ سرد را بتوان یکی از مهمترین درنگ‌های ژئوپلیتیک این منطقه قلمداد کرد، طلوع جهانی شدن

^{۲۲} «عصر پسپاساکلمبیایی» به عصر از بین رفتن تفوق روسیه (شوروی)، رفتن این مستأجر بی‌بدیل سیاسی منطقه و پایان جنگ سرد و متعاقباً پایان رویاهای سیاسی و هژمونی‌طلبانه شوروی اطلاق می‌شود.

سبب به رخ کشیدن ویژگی‌های جغرافیای فیزیکی، جغرافیای اقتصادی و حتی جغرافیای سیاسی جدید برای منطقه بوده است. جهانی شدن همراه با گرم شدن زمین، دسترسی فزاینده‌ای را در خصوص منابع موجود در منطقه ایجاد کرده است. ایجاد ضرورت‌های اقتصادی خصوصا برای گرینلندی‌ها به همراه فرصت‌های جدید اکتشافات جدید، به همراه حاکمیت‌های مورد مناقشه و آینده امیدوار کننده‌ای که در خصوص دریانوردی به وجود آمده است، سبب شده است تا کشورهای درون و برون منطقه‌ای نسبت به حوزه‌های مشترک آبی حساسیت بیشتری داشته باشند، هم از این رو است که مناقشاتی در خصوص اعمال مفاد کنوانسیون حقوق دریاهای ملل متحد (۱۹۸۲) بین کشورهای درون و برون منطقه‌ای وجود داشته است.

۳. یافته‌ها؛

۳.۱. ابعاد اهمیت گرینلند به عنوان هات اسپات جدید جهانی

همه این بحث‌ها منجر به این شده که منطقه تبدیل به هاب پرتنش استراتژیک، ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک شود که نگرانی‌های فزاینده‌ای پیرامون آینده نظم سیستمیک این منطقه را به وجود آورده است. به واسطه جهانی شدن، سرزمین گرینلند به عنوان بخش همگرا تر نظام بین‌الملل محسوب می‌شود. گرینلند استراتژیک و ژئوپلیتیک، جهانی شدن را از جنگ دوم جهانی و به طور خاص بعد از جنگ سرد تجربه کرده است. علاوه بر این «جهانی شدن موازی» ترکیبی از مسائل مفهومی و واقعی در این منطقه را به وجود آورده است؛ ترکیبی که می‌توان تجسم آن را در «اهمیت منابع در دسترس منطقه (بعد ژئواکونومیک گرینلند)»، «حاکمیت مورد اعتراض (بعد سیاسی گرینلند)» و «بازی‌های قدرت جدید (بعد ژئواستراتژیک - ژئواکونومیک - ژئوپلیتیک گرینلند)» مشاهده کرد. به دلیل اهمیت این عنصر آخر یعنی «بازی‌های قدرت»، این موضوع را در مبحثی مستقل بررسی می‌کنیم.

۳.۱.۱. بعد ژئواکونومیک گرینلند (منابع در دسترس)؛

بلک‌ویل و هاریس تعریفی به شرح زیر از ژئواکونومی ارائه داده‌اند: «استفاده از ابزارهای اقتصادی برای ترویج و دفاع از منافع ملی، و به منظور ایجاد نتایج ژئوپلیتیک مطلوب؛ و اثرگذاری فعالیت‌های اقتصادی کشوری دیگر بر اهداف ژئوپلیتیک یک کشور». این تعریف برداشت از ژئواکونومی هم به عنوان یک روش تحلیل و هم به عنوان شیوه حکمرانی را در بر می‌گیرد (Blackwill and Haris, 2017: 21). در سطحی وسیع تر و در حوزه نوردیک (فنلاند، سوئد، نروژ،

دانمارک و ایسلند) معیار مناسبی برای تعریف امنیت ملی بر اساس ژئواکونومی و نه ژئوپلیتیک و حتی ژئواستراتژیک ارائه شده است. وابستگی و در هم تنیدگی اقتصاد ملی کشورهای نوردیک و پیوند آن‌ها با نظام اقتصادی بین‌المللی، شبکه‌ای قوی را به وجود آورده است که اولاً سبب به‌وجود آمدن نیاز بلندمدت در شرکت‌های بین‌المللی برای حضور در کشورهای نوردیک شده و ثانیاً احساس امنیت روانی نسبت به کیفیت و بازدهی سرمایه‌گذاری آن‌ها را تحریک و تقویت کرده است (رحمتی، ۱۳۹۸).

با این حال حوزه استراتژیک شمالگان و به‌طور خاص منطقه گرینلند از جمله مناطقی محسوب می‌شود که به صورت بالقوه ذخیره انرژی بسیار زیادی را در خود جای داده است. با اندازه‌گیری میانگین دمای این منطقه، گرینلند از دهه ۱۹۵۰ تا کنون ۱٫۵ تا ۲ درجه سانتیگراد (در مناطق ساحلی)، افزایش دما را تجربه کرده است. این موضوع به‌طور بالقوه می‌تواند نقشه جغرافیایی منطقه را دستخوش تحول کند و منجر به شکل‌گیری جزایر و ذخایر جدیدی شود که اینک زیر یخ‌ها پنهان شده‌اند. ذخایری که به دلیل انباشت یخ و غیرمسکونی بودن آن، منطقه را تبدیل به یک منطقه بکر ژئواکونومیک می‌کند. از آن‌جا که یخ‌های قطب به دلیل گرم‌شدن کره زمین در حال ذوب‌شدن هستند، منابع معدنی و انرژی در گرینلند بیشتر در دسترس قرار می‌گیرند. از جمله منابع شناسایی شده این منطقه می‌توان به ذخایر سنگ آهن، سرب، روی، الماس، طلا، عناصر کمیاب خاکی و اورانیوم اشاره کرد (Boersma, 2014: 15 – 33). در این بعد ژئواکونومیک، آب شدن یخ‌ها امکان حمل و نقل و باز شدن خطوط دریانوردی جدید را نیز فراهم می‌کند.

در راستای همین بعد ژئواکونومیک گرینلند، مطالعات ژئواکونومیک با توجه به تأکیدی که بر روی مناسبات اقتصاد فضایی دارند، بهتر می‌توانند روابط منطقه را تحلیل کنند. پایان جنگ سرد به معنی پایان دوره منازعه صرف و امکان ورود رژیم‌های بین‌المللی جدید در بستر مسیرهای دریایی، منابع معدنی، منابع نفتی و گازی و ... است. در این فضا حضور بازیگران تأثیرگذار محلی و ملی از یک سو و بازیگران بین‌المللی درون منطقه‌ای و برون منطقه‌ای (از جمله چین، روسیه و آمریکا) از طرف دیگر، سبب شده است تا برخی از کارشناسان از احتمال بازیابی یک «جنگ سرد ژئواکونومیک» سخن بگویند.

۳.۱.۲. بعد سیاسی گرینلند (حاکمیت مورد اعتراض):

علاوه بر اهمیت ژئواکونومیک گرینلند به واسطه منابع بکر، حاکمیت‌های سرزمینی این منطقه نیز مورد مناقشه بوده است، و هرچه دسترسی به منابع بیشتر شود، این حاکمیت‌ها نیز پرتنش‌تر و

متعارض تر خواهد شد. ثبات سیاسی و منابع طبیعی سبب شده است تا گرینلند به بلند پروازی اقتصادی و خودکفایی از مادرخوانده خود (دانمارک) بیندیشد. همین موضوع سبب شده تا عده ای بر آن باشند که «در نهایت گرینلند سودای استقلال کامل سیاسی از پادشاهی دانمارک را عملیاتی می‌کند» (Simons, 2020: Internet resource). منازعه بین گرینلند و دانمارک به عنوان یکی از مهمترین مناقشات موجود در این منطقه می‌تواند آینده گرینلند را دستخوش تحولات بسیاری کند، خاصه این که وجود منافع اقتصادی و استراتژیک ایالات متحده و چین در گرینلند، این نقطه را به مکانی حساس تبدیل کرده است (Boersma, 2014: 15 – 33).

این اتفاقات بلافاصله بعد از آن افتاد که گرینلند از سال ۲۰۰۹ تبدیل به دولت خودگردان^{۳۳} شد، در این زمان بودجه دولت برای حوزه معدن گسترش یافت و قیمت مواد معدنی به سطح بی- سابقه‌ای در سطح بین‌المللی رسید و گرینلند به بلندپروازی های اقتصادی خود نزدیک تر شد.

۳.۲. بعد ژئوپلیتیک، ژئواکونومیک و ژئواستراتژیک گرینلند (بازی‌های قدرت جدید)؛

در خصوص گرینلند مجموعه‌ای از منازعات و مناقشات در منطقه شکل گرفته است که با توجه به نقش و میزان نفوذ هر یک از بازیگران در حکمرانی منطقه‌ای جدید، ضروری است از منظر هر یک از این بازیگران مورد بررسی قرار گیرد. از جمله مهمترین بازیگران ژئوپلیتیک، ژئواستراتژی و ژاکونومی گرینلند می‌توان به چین، دانمارک (و دانمارک گسترده‌تر؛ یعنی اتحادیه اروپا) و در آخر ایالات متحده آمریکا اشاره کرد، که هر یک بر اساس افق خاص منافع ملی خود به مسئله گرینلند توجه داشته‌اند، از افق صرفاً هویتی و سیاسی گرفته تا افق صرفاً نظامی – استراتژیک و حتی تا افقی ژئواکونومیک.

۳.۲.۱. گرینلند: رویای هویتی «بهره‌برداری از منابع برای رسیدن به استقلال سیاسی»

مهمترین عناصر دخیل در سیاست گرینلند، دو عنصر منابع اقتصادی و استقلال سیاسی است؛ به عبارتی بر اساس همین دو عنصر می‌توان سیاست گرینلند را سیاست «هویت خواهی مستقل» بر شمرد. رویاهای گرینلندی‌ها در خصوص استقلال سیاسی از دانمارک، قویا وابسته به توان توسعه پروژه‌های معدنی و انرژی است. دستیابی به استقلال اقتصادی، پیش شرط ضروری برای استقلال سیاسی در آینده محسوب می‌شود، هدفی که از سال ۱۹۷۹ بیشتر جامعه عمل به خود پوشاند. با این حال گرینلند نمی‌تواند پروژه‌های معدنی (سنگ آهن، اورانیوم، نیکل، الماس و روی) خود را توسعه بخشد، مگر این که سرمایه‌گذاران بزرگی باشند تا از این رویاها حمایت کنند. گرینلند با

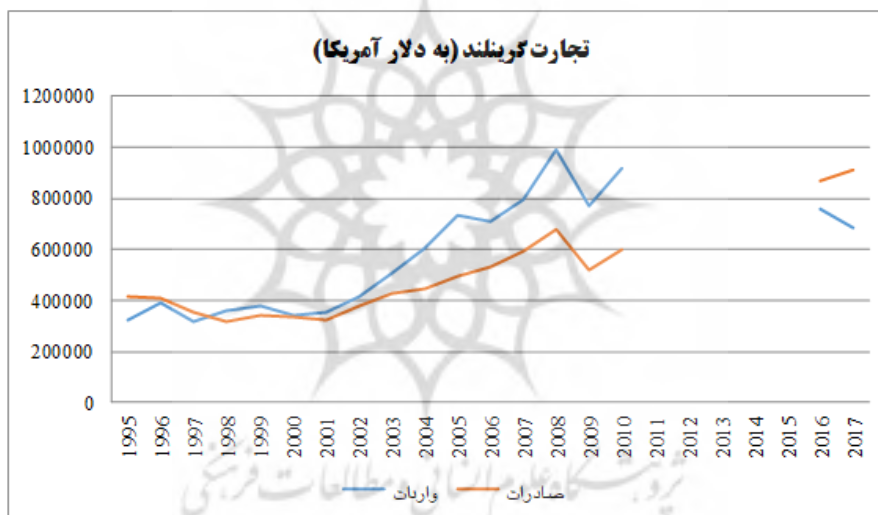
^{۳۳}. Self-Rule Government

وجود رسیدن به سطحی از استقلال اقتصادی، از نظر ژئواکونومیک، حکمرانی وابسته‌ای را تجربه می‌کند.

تجارت خارجی گرینلند شدیداً با کسری تراز تجاری همراه است؛ به نحوی که کل واردات گرینلند در سال ۲۰۰۸ معادل ۴,۴۲ میلیارد کرون دانمارک بوده است، در حالی که درآمد صادراتی تقریباً یک دوم این عدد یعنی ۲,۴ میلیارد کرون دانمارک بوده، که نشان می‌دهد گرینلند با کسری تجاری بیش از ۲,۴۸ میلیارد کرونی در سال ۲۰۱۸ مواجه است که این موضوع با کمک بلاعوض دانمارک پوشش داده می‌شود. مقایسه این آمار در سال ۲۰۱۵ نیز نشان‌دهنده همین اختلاف در تراز تجاری گرینلند است. در این سال حجم صادرات گرینلند ۴۰۷,۱ میلیون دلار ایالات متحده بود که ۹۱٪ آن را نیز ماهی و تولیدات ماهی در بر می‌گرفت و از این بین، ۸۲,۵٪ کل صادرات به دانمارک و ۴,۵٪ به ایسلند بوده، در حالی که حجم واردات گرینلند ۷۸۳,۵ میلیون دلار بوده است، که بیشتر به واردات ماشین‌آلات، کالاهای کارخانه‌ها، غذا و تولیدات پتروشیمی اختصاص یافته است، همان‌طور که آمارها نشان می‌دهد تراز تجاری این جزیره منفی است. که این موضوع به تنهایی نشان‌دهنده دلیل وابستگی گرینلند به تجارت خارجی و سرمایه‌گذاری در بخش‌های مربوط به معدن در منطقه است.

با این حال اقتصاد این جزیره در سال ۲۰۱۷ دستخوش تغییر و تحولات بسیار زیادی شده و تراز تجاری این جزیره مثبت شده است؛ به نحوی که در این سال گرینلند به‌طور کلی ۹۱۱ میلیون دلار ایالات متحده صادرات و ۶۸۳ میلیون دلار واردات داشته که نشان‌دهنده توازن تجاری مثبت ۲۲۸ میلیون دلاری بوده است. مهمترین شرکای صادراتی گرینلند در سال ۲۰۱۷، دانمارک ۵۰۳ میلیون دلار (۵۵٪)، چین با ۱۳۲ میلیون دلار - خانواده سخت‌پوستان و خرچنگها ۴۹٪ و ماهی منجمد بدون فیله ۴۸٪ (۱۵٪)، روسیه با ۹۳,۸ میلیون دلار (۱۰٪)، ژاپن با ۷۱,۴ میلیون دلار (۷,۸٪) و نروژ با ۲۳,۶ میلیون دلار (۲,۶٪) و ایسلند با ۲۲,۲ میلیون دلار (۲,۴٪) بوده‌اند. مهمترین شرکای وارداتی گرینلند در سال ۲۰۱۷، نیز دانمارک با ۴۳۰ میلیون دلار (۶۳٪)، سوئد با ۹۱,۷ میلیون دلار (۱۳٪)، لهستان با ۴۵,۴ میلیون دلار (۶,۶٪)، ایسلند با ۳۷,۶ میلیون دلار (۵,۵٪) و ایتالیا با ۱۲,۷ میلیون دلار (۱,۹٪) می‌باشند (OECD, Grennland, 2020: Internet source). اگرچه گرینلند جزیره‌ای هم‌مرز (دریایی) با ایسلند، نروژ و کانادا است، کانادا نه در سبد خرید و نه حتی فروش این جزیره قرار ندارد و در عین حال چین دومین مقصد صادرات این جزیره محسوب می‌شود.

نمودار شماره (۱): تراز تجاری گرینلند از سال های ۱۹۹۵ تا ۲۰۱۷



منبع: (OEC, Grennland, 2020)

همان طور که آمارها نشان می دهند تنها از سال ۲۰۱۴ به بعد روند تراز تجاری منفی گرینلند، رو به مثبت رفته و همین موضوع کافی است تا گرینلند «سیاست منابع» به همراه «سیاست استقلال» - یا رویکرد بهره برداری از منابع اقتصادی برای رسیدن به استقلال سیاسی - را به عنوان رهیافت کلی خود برای آینده ژئوپلیتیک تعریف کند. همان طور که جلوتر اشاره می شود در «تقابل ژئوپلیتیک» به وجود آمده، یکی از مهمترین سناریوهایی پیش روی گرینلند، فزونی یابی احساسات ناسیونالیستی و ژئوپلیتیک سخت در محور شمالگان است (Dodds, 2012: 23-25).

۲.۲.۳. چین؛ منافع استراتژیک یا دسترسی به منابع؟

در فضای نیازمندی گریلند به بهره‌برداری از منابع اقتصادی، و پیرو آن پروژه کلان استقلال سیاسی، خصوصاً در دو دهه اخیر، استراتژی بسیاری از شرکت‌های کوچک معدنی مستقر در گریلند، متمرکز بر جلب توجه شرکت‌های بزرگ معدنی چین بوده است. به این ترتیب شرکت معدنی لندن PLC^{۲۴} به عنوان بزرگترین شرکت معدنی مستقر در گریلند، عملیات اکتشاف معدنی خود را برای یافتن سنگ‌آهن در آی‌سوا (Isua^{۲۵}) آغاز کرد. نیروی پشت پرده این رونق سرمایه‌گذاری چین در منطقه را باید تقاضای رو به فزونی چین به مواد اولیه دانست؛ شرکت‌های چینی از سال ۲۰۰۰ با استراتژی بلندمدت خود یعنی «استراتژی مشی جهانی»^{۲۶}، در تلاش بودند تا بسیاری از نقاط کلیدی جهان را در نوردند. همین موضوع سبب شده بود تا چین تنها در سال‌های ۲۰۰۸-۲۰۰۹، ۵ تریلیون یوان (۵۸۶ میلیون دلار) برای شهرنشینی سریع و سرمایه‌گذاری‌های تحت نظارت دولت در خصوص پروژه‌های صنعتی انجام دهد (Boersma, 2014: 53-54)، موضوعی که سبب شد تقاضای جهانی برای آهن، فولاد، مس و آلومینیوم رو به فزونی باشد و در سال‌های بعد چرخ صادرات گریلند را به راه اندازد.

نمودار شماره ۲: میزان سرمایه‌گذاری معدنی چین در خارج از این کشور (۲۰۰۸-۲۰۱۸)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

^{۲۴}. شرکت London Mining PLC کنسرسیومی از شرکت‌های چینی است که فعالیت‌های خود را در سیرالئون، عربستان سعودی، گریلند و چین برای استخراج معادن انجام می‌دهد.

^{۲۵}. ايسوا Isua یا کمر بند سنگی ايسوا، صخره سنگی مشهور به کمر بند سبزی در جنوب غربی گریلند است که بین ۳،۷ تا ۳،۸ میلیارد سال سن دارد. این کمر بند متشکل از سنگ‌های آتشفشانی و رسوبی است که گفته شده منابع سنگ آهن بسیاری را در خود جای داده است.

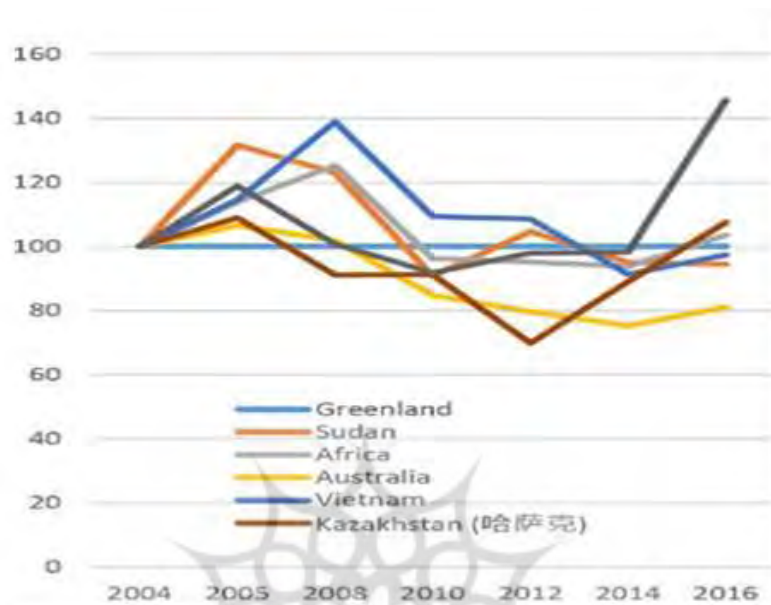
^{۲۶}. Going Global Strategy



منبع: (Wind, Fifth Solution)

برای مقایسه میزان سرمایه‌گذاری چین در برخی از مناطق، نمودار زیر نشان دهنده سطح سرمایه‌گذاری این کشور می‌باشد. این جدول نشان‌دهنده این است که سهم گرینلند با ۵۷ هزار نفر جمعیت، در طی دو دهه در یک سطح قرار داشته، در حالی که مناطق دیگر یا کشورهای دیگر با نوسانات بسیاری همراه بوده است.

نمودار شماره ۳: مقایسه ثبات سرمایه‌گذاری چین در گرینلند، کشورها و مناطق مختلف



اما این حضور چین با نگرانی‌هایی از جانب دانمارک، ایالات متحده و متحدان غربی نیز همراه بوده است، وبگاه خبری بی‌بی‌سی در مطلبی با عنوان «چطور گرینلند تبدیل به پایگاه چین در شمالگان شده است؟»، این نگرانی‌ها را با این تعبیر کنایه‌آمیز که «چین عضلات خود را نرم می‌کند» مطرح کرده و از نیاز گرینلند به سرمایه‌گذاری و پاسخ چین به این نیاز سخن گفته است (BBCWorld, 2018: Internet source). دانمارک از دیگر مخالفان سرسخت حضور چین در گرینلند است، اگرچه تحولات سیاسی زیادی در سال ۲۰۰۹ در خصوص خودمختاری قانونی بیشتر گرینلند از دانمارک اتفاق افتاده است، با این حال، کپنهاگ هنوز «دولت مرکزی» محسوب می‌شود. دانمارک، حضور چین در گرینلند را تسریع‌بخش روند استقلال سیاسی نوآک (پایتخت گرینلند) از کپنهاگ می‌داند. این موضوع گفت‌وگوهای بسیاری را نیز در صحنه سیاسی دانمارک در این خصوص به وجود آورده است که دانمارک بایستی با سرمایه‌گذاری خود بر روی بخش معدن گرینلند، مانع از تفوق چین در این حوزه شود.

به‌طور کلی هر یک از محققان در خصوص علل حضور چین در گرینلند، دلایل مشخصی بر شمرده‌اند که از جمله می‌توان به منافع استراتژیک، منابع معدنی، دسترسی به منابع، ایجاد محور جدید، توازن قدرت و ... اشاره کرد (Jacobson & Peng, 2012; Lanteigne, 2014; Brady, 2017; Lackenbauer et al., 2018, Chen, 2012: 362 in Andersson, 2019: 1-11)

با این حال برخی معتقدند با وجود بسیاری از اهداف استراتژیک چین و تمرکز بر بخش REE²⁷ و اورانیوم در گرینلند، به نظر می‌رسد در چین هماهنگی استراتژیک کمتری در خصوص اهداف وجود دارد، موضوعی که برخی آن را اینگونه تفسیر کرده‌اند که «چین به طور کامل مشتاق به شمالگان نیست» (Bennet, 2018). با توجه به محیط رفتاری چین، به نظر نمی‌رسد چنین تحلیل چندان صحیح باشد. به‌طور کلی همان‌طور که در دوره جنگ سرد، رقابت بین شوروی و ایالات متحده برای دست‌اندازی به حوزه‌های نفوذ در جریان بود و یکی از این حوزه‌ها شمالگان بود، در قرن بیست‌ویکم نیز خصوصاً در دهه دوم قرن بیست‌ویکم، حضور چین در این منطقه سبب شده است، رقابت بین دانمارک، ایالات متحده و اروپا با چین تبدیل به اصلی‌ترین ماجراجویی استراتژیک در منطقه شود. این همان موضوعی است که برخی اساساً آن را دلیل حضور چین در گرینلند عنوان کرده‌اند؛ یعنی ایجاد «توازن قدرت» (Andersson and others, 2019: 2-3) به همین دلیل است که «آنه ماری برادی» رفتار چین را در قالب شکل دادن به قدرت بزرگ قطبی²⁸ تحلیل کرده‌اند (Brady, 2017: 116). این دقیقاً همان رفتاری است که چین در مناطق دیگر در حال انجام آن است، در خاورمیانه نیز، چین با برجسته سازی ابعاد ژئواکونومیک در حال موازنه سازی جدید در منطقه است. حضور چین در خلیج فارس، تلاش برای ایجاد توازن اقتصادی با عقد قراردادهای بلند مدت اقتصادی با بازیگرانی (از جمله ایران) که به لحاظ ژئوپلیتیک در رقابت با ایالات متحده هستند، از جمله همین مصادیق بوده است.

۳.۲.۳. دانمارک؛ مسئله هویت سیاسی

گرینلند اینک یک منطقه خودمختار در قلب حاکمیت دولت دانمارک است، نگاه دانمارک به گرینلند بر اساس دکترین هویت سیاسی صورت‌بندی شده است. در این‌جا ضروری است رویکرد دانمارک نسبت به قدرت‌های درون منطقه‌ای و برون‌منطقه‌ای بیان شود.

دانمارک در خصوص قدرت‌های درون منطقه‌ای (چه پنج دولت هم‌مرز و چه هشت دولت فرهنگی)، «رویکرد شمال برای هیچ کس» را بازروایی کرده است. به همین دلیل از نظر جغرافیایی، دانمارک، گرینلند را در چارچوب «فلات قاره» خود می‌بیند درحالی که برخی دیگر از دولت‌های متنفذ بر روی منطقه انحصاری اقتصادی تمرکز کرده‌اند. ایده «قطب شمال برای هیچ کس» که چندان مورد تمایل کشورهای شبیه به فنلاند، سوئد و سایر کشورهای تأثیرگذار این منطقه (هشت آرکتیک) نبوده است، توسط روسیه، آمریکا و دانمارک مطرح شده است و در این زمینه تنها

²⁷ Rare Earth Element

²⁸ China as a Polar Great Power

توصیه‌های کمیسیون تعیین حد فلات قاره پیرامون ماده ۷۶ کنوانسیون حقوق دریاها به ایجاد رژیم جدید همکاری منجر شده است.

دانمارک همچنین در خصوص قدرت‌های برون منطقه‌ای نیز دیدگاه خود را به وضوح اعلام کرده است. رسانه‌های دانمارکی حضور چین در گرینلند را با چهار بحث مورد سؤال قرار داده‌اند: نخست؛ نگرانی امنیتی مربوط به منابع کمیاب موجود در منطقه که با قراردادهای بلند مدت چین در خصوص منابع نادر همراه بوده است، دوم؛ نگرانی‌های مربوط به منابع اورانیوم و منابع مواد هسته‌ای، سوم؛ نگرانی‌های مربوط به مسائل کار، هم برای استانداردهای کار در گرینلند و دانمارک و هم در خصوص تعهدات دانمارک به سازمان بین‌المللی کار (ILO) و چهارم؛ نگرانی‌های مربوط به این‌که سرمایه‌گذاری‌های چینی‌ها بخشی از استراتژی ژئوپلیتیکی بزرگتر چین در منطقه را دنبال کند و هدف نهایی آن تثبیت جایگاه راهبردی چین در منطقه شمالگان باشد (Boersma, 2014: 53-54). این نگرانی چهارم مهمترین نگرانی است که دولت مرکزی کپنهاگ در خصوص حضور پکن در نوآک داشته است. با این حال دانمارک، اتحادیه اروپا و ایالات متحده نیز تا آن اندازه مشوق‌های اقتصادی و اکتشافی به گرینلند نداده‌اند تا نوآک را نسبت به منافع اقتصادی حاصل از سرمایه‌گذاری چین در گرینلند منصرف کنند. اگرچه روابط اتحادیه اروپا با گرینلند روابط خوبی است و از سال ۱۹۸۵ توسط جامعه اروپا به عنوان یک کشور پذیرفته شد و گرینلند بخشی از سرزمین‌های خارج از کشورهای اتحادیه اروپا^{۲۹} (OCT) محسوب می‌شود و همه حقوق مربوط به شهروندی اروپایی - بجز مقررات مربوط به دادگاه اروپا، مقررات اروپا و قانون اساسی اروپا - شامل حال شهروندان گرینلندی نیز می‌شود، اما اتحادیه اروپا دست کم در حوزه سرمایه‌گذاری و اقتصادی نتوانسته جایگزینی برای چین باشد. با این حال این نگرانی چهارم، همان نگرانی است که دولت‌های غربی در خصوص سرمایه‌گذاری چین در منطقه دارند و معتقدند این منافع استراتژیک دولت چین است که در پرتو این سرمایه‌گذاری‌ها تأمین می‌شود. در برخی از آثار آکادمیک، مقالات و مصاحبه‌های مقامات چینی در خصوص سرمایه‌گذاری چین در گرینلند تحلیل محتوا شده و این نتیجه حاصل شده که سرمایه‌گذاران چینی به سرمایه‌گذاری در مناطقی می‌پردازند که از نظر استراتژیک برای چین یک «منطقه مهم» است. برای مثال به سرمایه‌گذاری در بخش عناصر زمین نادر (REE) و خصوصاً پروژه معدن کاری اورانیوم Kvanefjeld در نزدیکی نراساق، در گرینلند جنوبی اشاره شده است (Zeuthen, 2017: 1).

29. EU's Overseas Countries and Territories (OCTs)

با این حال عده‌ای نیز معتقدند که مسئله گرینلندی دانمارک، جنس سیاسی دارد. در پرتو این نظر ابعاد ژئواکونومیک تقلیل داده شده و بعد ژئواستراتژیک برجسته می‌شود، حتی برخی پژوهشگران معتقدند که «منابع گرینلند، به‌طور خاص عنصر کمبود زمین و اورانیوم، ارزش استراتژیک ذاتی ندارند. علی‌رغم استفاده بالقوه از اورانیوم در تسلیحات هسته‌ای، مسئله واقعی بین نوآک و کپنهاگ، برد یا دامنه و توانایی برای مدیریت امورات خود در ترتیبات حکمرانی است» (Rasmussen, 2013: 3-30).

۳.۲.۴. ایالات متحده: افق نظامی – منافع ژئواستراتژیک

در خصوص ایالات متحده نیز بایستی ابتدا به سابقه حضور نظامی واشنگتن در گرینلند اشاره کرد؛ موضوعی که با توجه به نگاه منفی گرینلندی‌ها نسبت به مطامع توسعه‌طلبانه آمریکایی‌ها در گرینلند، که تا به حال با چهاربار درخواست خرید این جزیره (۱۸۷۶، ۱۹۴۶، ۱۹۶۱ و ۲۰۱۹) مطرح شده است، همیشه با بدبینی به آن نگاه شده است. روابط بین ایالات متحده و دانمارک سایه سنگینی بر روابط بین ایالات متحده و گرینلند انداخته که یکی از مصادیق آن را می‌توان متقاعد کردن دانمارک به عدم ارائه مجوز برای ساخت فرودگاه‌های گرینلند توسط چین در سال ۲۰۱۸ دانست. در هر صورت، گرینلند به لحاظ ژئواکونومیک برای امنیت ایالات متحده حیاتی باقی می‌ماند و هر تغییری در وضعیت این جزیره و استفاده از منابع معدنی استراتژیک آن، وابسته به منافع ایالات متحده خواهد بود. از نظر ژئواستراتژیک نیز گرینلند زیر نفوذ «افق نظامی» ایالات متحده باقی می‌ماند و ایالات متحده امنیت این منطقه را تضمین خواهد کرد. اگرچه عضویت ناتو راه‌حل مناسب‌تری برای دانمارک و گرینلند است اما دانمارک به راحتی نمی‌تواند گرینلند را بدون حضور ایالات متحده تصویرسازی کند.

علی‌رغم تمایل ایالات متحده به استقلال گرینلند، اما بیم اینکه گرینلند در فردای بعد از استقلال کامل، سیاست «دنباله‌روی»^{۳۰} چین را بپذیرد، سبب شده است تا ایالات متحده از حاکمیت دانمارک بر گرینلند حمایت کند. این حمایت در جریان جنگ دوم جهانی و جنگ سرد چند هدف را پیگیری می‌کرد: نخست، اولین هدف ایالات متحده، سیاست مهار کانادا، بود. با اعمال حاکمیت دانمارک بر گرینلند، کانادا از تشکیل محور جدید در شمال محروم می‌شد. دوم، دانمارک با گرینلند بهتر می‌توانست محور آتلانتیک ایالات متحده را تقویت کند. سوم، اعمال حاکمیت دانمارک بر گرینلند این امکان را برای ایالات متحده فراهم می‌کرد تا از گرینلند به عنوان یک پایگاه مهم نظامی استفاده کند؛ موضوعی که در سال ۱۹۵۱ با انعقاد موافقتنامه‌ای در خصوص

³⁰. Bandwagoning

تأسیس پایگاه توله می‌توان آن را مشاهده کرد (این امضا تا سال ۱۹۸۶ مؤثر بود^{۳۱}) (Boersma, 2014: 5). اگرچه بعد از استقرار پایگاه توله، گرینلند، به‌جای قرار گرفتن در افق اقتصادی، در افق نظامی جای گرفت. با این حال همین موضوع تاوان سنگین ایجاد فاصله بین ساکنان بومی گرینلند با ایالات متحده را داشته است. همان قدر که این سیاست ایالات متحده، آمریکا را از ساکنان محلی دور کرد، برعکس با تمایل زائدالوصف دانمارک همراه بود. ایالات متحده در دوره جنگ سرد دانمارک را بدون پرداخت کرونی تبدیل به هاب ژئوپلیتیک منطقه شمالگان کرده و از هر مسئولیتی در حوزه اروپای کانتیننتال محروم کرده بود و همه این‌ها «به لطف داشتن گرینلند» بود.

در این دوره به دلیل اهمیت سیاسی و استراتژیک شمالگان، اگرچه این منطقه (به لحاظ تئوریک) حاشیه ژئوپلیتیک یا بیرونی (نسبت به هارتلند مکنیندر و متعاقباً جریان اصلی ژئوپلیتیک) بود، اما اهمیت استراتژیک خود را به دلیل استقرار ناوگان دریایی شمالی شوروی، استقرار زبردیایی‌های با قابلیت حمل موشک‌های هسته‌ای شوروی، و محوریت دسترسی اصلی سلاح‌های استراتژیک از شرق به غرب و نهایتاً استقرار سیستم‌های راداری مهم ایالات متحده حفظ کرد (Boersma, 2014: 11).

با این حال خصوصاً در نیمه دوم قرن بیستم رویکردها به گرینلند تغییر کرد و ماهیت نظامی رویکرد به گرینلند کمتر مورد توجه بود. ایالات متحده رسماً در سال ۱۹۸۲ پایگاه توله را تبدیل به یک پایگاه هوایی فرماندهی کرد، این موضوع سبب تقلیل نیروهای نظامی ایالات متحده در گرینلند شد و مسئولیت اداره نظامی شمالگان را به دانمارک سپرد، اینک زمان ناخرسندی دانمارک بود، دانمارکی که تا پیش از این برای تضمین امنیت خود هیچ هزینه‌ای را پرداخت نمی‌کرد، مجبور بود خود را برای شرایط بحرانی نظامی آماده کند؛ یعنی هزینه‌های بیشتری را پرداخت کند. با این حال هیچگاه حضور دانمارک در گرینلند حتی پس از قانون خودمختاری سال ۲۰۰۹، شبیه به حضور نظامی ایالات متحده نبود، گرینلند برای دانمارک بخشی از سرزمین بود، اما برای ایالات متحده یک بعد از ابعاد ژئوپلیتیک و آن هم بعد نظامی بود. تفاوت دیگر حضور دانمارک در گرینلند بر خلاف حضور ایالات متحده این است که حضور ایالات متحده با رویکرد مدیریت ژئوپلیتیک جهانی بود، ولی حضور دانمارک در گرینلند و به‌طور کلی در شمالگان برای بازرسی کشتیرانی، گشت‌های

³¹ Agreement between the United States and of America and Denmark Amending and Supplementing the Agreement of April 27, 1951, U.S.-Den., 6 August 2004, United States Treaties and Other International Acts Series (T.I.A.S.) 04-806.

گرینلند؛ «هات اسپات ژئوپلیتیک» جدید / رضا رحمتی ۱۳۷
ماهگیری و برنامه جستجو و نجات (SAR) ۳۲ بود: (Timothy William & James Smith, 2017: 1-54)

در راستای این تغییر رویکرد ایالات متحده به گرینلند، رویکرد «تقویت نیروهای نظامی بدیل» در منطقه نوردیک توسط ایالات متحده خصوصاً تقویت نیروی دفاعی ایسلند، یکی از مهمترین عواملی است که ایالات متحده با استفاده از آن قدرت موازنه‌گر برای دانمارک در منطقه شمالگان ایجاد کرد و این نیروی دفاعی را تبدیل به چتر امنیتی و دفاعی برای حراست از سیاست‌های آتلانتیک‌گرایانه ایالات متحده و پیگیری سیاست‌های نظامی در شمالگان کرد. علی‌رغم این سیاست‌ها، در شرایط کنونی نیز ایالات متحده به نیروهای دفاعی و پایگاه‌های نظامی و هوایی موجود در منطقه خصوصاً در گرینلند به‌عنوان پایگاه‌های بی‌بدیل نظامی و استراتژیک خود می‌نگرد. ایالات متحده نه تنها به پایگاه‌های خود رویکردی نظامی دارد، بلکه به گرینلند و ایسلند نیز با رهیافت ژئوپلیتیک و افق نظامی می‌نگرد. آخرین فصل چنین برداشتی را می‌توان انعقاد موافقت‌نامه پایگاه‌ها بین ایالات متحده و گرینلند در سال ۲۰۰۵ عنوان کرد.

نتیجه‌گیری

گرینلند اینک جزیره‌ای کم‌سکنه از دانمارک نیست که اهمیتی در مناسبات بین‌المللی نداشته باشد، اینک گرینلند به مهمترین مسئله در محور شمال تبدیل شده است. گرینلند محور شمال را به منطقه مناقشه و منازعه در سیستم بین‌الملل تبدیل کرده و زیرنظم‌های بازدارندگی و موازنه قوا را در این منطقه فعال کرده است؛ نگاهی به نگرانی‌های قدرت‌های غربی نسبت به حضور چین در این منطقه مؤید این موضوع است. اگرچه در دوره جنگ سرد، محور شمال از رقابت دو بلوک مصون ماند، اما تغییرات ژئوپلیتیک در این منطقه می‌تواند این محور را متأثر ساخته و توازن قدرت در سیستم را بر هم زند. از جمله این تغییرات می‌توان به تغییرات جغرافیای فیزیکی، تغییرات اقلیمی و نهایتاً تغییرات جمعیتی اشاره کرد. اینک گرینلند در سیاست بین‌الملل نقش اساسی دارد و پیرامون مسئله گرینلند، رژیم‌های بین‌المللی ایجاد شده‌اند از جمله رژیم‌های بین‌المللی، می‌توان به رژیم خلع سلاح هسته‌ای اشاره کرد. همچنین می‌توان به رژیم حمل‌ونقل دریایی و رژیم تعیین حد فلات قاره (ماده ۷۶) موجود در کنوانسیون حقوق دریاهای ملل متحد (۱۹۸۲)، رژیم‌های سیاسی حافظ بازدارندگی و نظم در منطقه، رژیم‌های خلع سلاح موجود در این منطقه و ... اشاره کرد. با این حال تغییرات ایجاد شده در حوزه اقلیمی سبب شده است تا مسیرهای جدید دریایی و

مسیرهای جدید تجاری به وجود آید، به علاوه کشف ذخایر نفتی و گازی به همراه معادن سنگ آهن، اورانیوم، نیکل، روی و ... رژیم‌های جدید اقتصادی و سیاسی در سطح منطقه به وجود آورده است. از رژیم‌های حقوقی، سیاسی، منطقه‌ای، بین‌المللی، دریایی و ژئواکونومیک می‌توان به عنوان رژیم‌هایی اشاره کرد که در این منطقه در حال به وجود آمدن هستند. از دیگر سو، گرینلند و محور شمال را می‌توان به عنوان هات اسپات ژئوپلیتیک جدید و تغییر در محور منطقه اشاره کرد. در قرائت مکیندر از ژئوپلیتیک قلب زمین منطقه محوری بود که مناطق بیرونی کم اهمیت‌تر آن را محاط کرده بودند محور شمال به‌طور کلی و گرینلند به‌طور خاص در منطقه بیرونی منطقه محور قرار داشت، حتی در قرائت ماهان و اسپایکمن، که شارحان جریان اصلی ژئوپلیتیک بودند، نیز مناطق جزیره‌ای به عنوان مناطق بیرونی و هلال داخلی بودند؛ در حالی که وجود تغییرات عمده ژئواکونومیک و ژئوپلیتیک را می‌توان فرآیندی برای ایجاد تغییرات در محور شمال و سیستم بازدارندگی شمال دانست. نهایتاً این که در خصوص قدرت‌های درون و برون منطقه‌ای ایالات متحده به دلیل اهمیت حوزه منابع، آینده استراتژیک منطقه و پایگاه هوایی توله در گرینلند، به این منطقه نگاه ویژه‌ای دارد (Fischer, 1993: 7-20). حکمرانی در منطقه شمالگان بدون در نظر گرفتن معیارهایی از جمله نفوذ ایالات متحده، جایگاه گرینلند در این منطقه، منافع بلند مدت چین و اقدامات روسیه در این منطقه قابل تصور نیست. موضوع دیگر در خصوص گرینلند، به ضرورت توجه به ژئوپلیتیک انسان‌گرا بر می‌گردد، موضوعی که می‌تواند گرینلند را از منازعات و برخوردهای استراتژیک احتمالی دور کند. با این حال در خصوص آینده گرینلند، احتمالاتی مطرح است که، وقوع هر یک از این احتمالات متکی به مجموعه‌ای از شرایط و ضرورت‌ها است، از جمله این احتمالات عبارتند از، احتمال نخست: وقوع یک جنگ سرد تمام عیار جدید در قالب رقابتی (این بار) بین چین (یا روسیه) با ایالات متحده. این احتمال با توجه به منافع چین در سطح بین‌المللی و استراتژی نهان موازنه‌سازی اقتصادی بسیار قابل تحلیل است. در صورت وقوع این احتمال و با توجه به شراکت اقتصادی چین-ایران، ایران می‌تواند نقشی در آینده نظام منطقه‌ای و بین‌المللی گرینلند چه در حوزه استخراج منابع و چه در حوزه صنایع نوظهور دیگر داشته باشد. احتمال دوم، ایجاد همگرایی و همکاری و شکل‌گیری یک جامعه چند دولتی در منطقه و پیرامون رژیم‌های نوین از جمله محیط زیست در منطقه است. احتمال سوم، شکل‌گیری منطقه‌ای تحت سیطره یکی از طرف‌های قدرتمند بین‌المللی - چه ایالات متحده، چه چین و چه روسیه - که در این بین آمریکایی کردن گرینلند با توجه به وجود پایگاه‌های نظامی در گرینلند و ایسلند محتمل‌تر است. و احتمال چهارم، فزونی یابی ناسیونالیسم و ژئوپلیتیک سخت در منطقه شمالگان به عنوان یکی از احتمالاتی است که پیش روی محور شمال است. به‌طور کلی اگرچه همکاری یا منازعه، رژیم‌های

گرینلند؛ «هات اسپات ژئوپلیتیک» جدید / رضا رحمتی ۱۳۹

مجزای منطقه‌ای و بین‌المللی را در گرینلند به وجود آورده‌اند اما نبرد برای گرینلند، تبدیل به ۸ حوزه جدید رقابت آمریکا و چین برای یافتن رد پای در شمالگان شده است؛ گرینلندی که اینک تبدیل به آزمایشگاه ژئوپلیتیک قدرت‌های بزرگ گردیده است.



منابع

الف) منابع فارسی

دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال (۱۳۷۷). «نظریه نهادگرایی نئولیبرال و همکاری‌های بین‌المللی» فصلنامه سیاست خارجی، شماره ۴۷.

- رحمتی، رضا (۱۳۹۸). «مدل امنیتی سازی نوردیک: گذار محیط زیست از امر امنیتی به امر عادی»، فصلنامه مطالعات راهبردی، دوره ۲۲، شماره ۸۶، شماره پیاپی ۴، زمستان، صفحه ۱۲۳-۱۵۰.
- رحمتی، رضا (۱۳۹۹). «ژئواکونومی و نظم منطقه‌ای (مطالعه‌موردی نوردیک، شرق آسیا و خاورمیانه)»، فصلنامه مطالعات اقتصاد سیاسی بین‌الملل، در دست انتشار.
- صیرفی، ساسان (۱۳۹۴). «تعیین حد خارجی فلات قاره: بررسی ماده ۷۶ کنوانسیون حقوق دریاها»، مطالعات حقوق عمومی، دوره ۴۵، بهار، شماره ۱، ۱۲۳-۱۴۸.

ب) منابع انگلیسی

- (2018) "How Greenland Could Become China's Arctic Base" [Accessed At 9 April 2020], AVAILABLE IN <https://www.bbc.com/news/world-europe-46386867>.
- ad, Ulrik, Graugaard, Holgersen, Jacobsen, Lave, and Schriver. 2018. "Imagining China on Greenland's Way to Independence", Arctic Yearbook 2018, (manuscript submitted).
- Andersson, Patrik, Jesper Willaing Zeuthen & Per Kalvig (2019), "Chinese Mining in Greenland: Arctic Access or Access to Minerals?" Arctic Yearbook.
- Archer, Clive (1988), 'General Features of Political Development and Possibilities for Cooperation in the Arctic', Current Research on Peace and Violence, 11: 137 – 45
- Barkham, Patrick (2016) "Greenland: the country set to cash in on climate change" Available in: <https://www.theguardian.com/environment/2016/dec/23/climate-change-in-greenland-adaptation-we-simply-refuse-to-be-victimised>.
- Bennet, Mia. 2018. "The Controversy over Greenland Airports Shows China isn't Fully Welcome in the Arctic — Yet", [Accessed 2 April 2020]. Available in: <https://www.arctictoday.com/controversy-greenland-airports-shows-china-still-unwelcomearctic/>
- Brady, Anne-Marie (2017), China as a Polar Great Power. Cambridge: Cambridge University Press.
- Cang Chen (2012) 'China's Emerging Arctic Strategy', The Polar Journal, 2.2, 369.
- Dodds, K., & Sidaway, J. (2004). Halford Mackinder and the 'Geographical Pivot of History': A Centennial Retrospective. The Geographical Journal, 170(4), 292-297.
- Dodds, Klaus and Valur Ingimundarson (2012) "Territorial Nationalism and Arctic Geopolitics: Iceland as an Arctic Coastal State", The Polar Journal, 2:1, 21-27.
- Doornbos M (2003). "Good Governance: The Metamorphosis of Policy Metaphor", Journal of International Affairs; No. 1, 3-17. 13. Doornbos. B (March 2004). How Well Do Measurements of an Environment for Development Stand Up: A Paper Prepare for the Technical Group of 24.General. 8-9. UNCTAD.
- Dunbar, M.J. (1950), 'Greenland During and Since the Second World War,' International Journal, 1:2, 121-140.
- Hoel, Alf Håkon (2009), 'Do We Need a New Legal Regime for the Arctic Ocean?', The International Journal of Maritime and Coastal Law, 24: 443-56.
- Jacobson, Linda, and Jingchao Peng. 2012. China's Arctic Aspirations. Solna, Sweden: SIPRI, Stockholm International Peace Research Institute.

Jares, Vladimir (2009). "The Continental Shelf Beyond 200 Nautical Miles: The Work of the Commission on the Limits of the Continental Shelf and the Arctic", *Vanderbilt Journal of Transnational Law*, 42, 1265-1305.

John Agnew, *Political Geography: A Reader* (London: Arnold, 1997), 1.

Kalvig, Per, and Machacek Erika. 2018. "Examining the Rare Earth Elements (REE) SupplyDemand Balance for Future Global Wind Power Scenarios", *Geological Survey of Denmark and Greenland Bulletin*, 41, 2018: 87-90.

Kristian Fischer (1993) "The Modernization of the US Radar at Thule, Greenland", *Journal of Peace Research*, 30:1, 7-20.

Lackenbauer, P. Whitney, Adam Lajeunesse, Frederic Lasserre, and James Manicom. 2018. *China's Arctic Ambitions and What They Mean for Canada*. Calgary: University of Calgary Press.

Lanteigne, Marc. 2014. *China's Emerging Arctic Strategies: Economics and Institutions*. Reykjavík: University of Iceland Press.

Lassi Heininen, Heather Exner-Pirot, & Joël Plouffe, (2015), "Arctic Yearbook 2015" University of Lapland..

Øyvind Østerud and Geir Hønneland (2014) "Geopolitics and International Governance in the Arctic", *Arctic Review on Law and Politics*, vol. 5, 2/2014 pp. 156–176.

Pedersen, Torbjørn (2012), 'Debates over the Role of the Arctic Council', *Ocean Development and International Law*, 43: 146 –56.

Rasmussen, Mikkel Vedby (2002) "A Parallel Globalization of Terror: 9–11, Security and Globalization", *Cooperation and Conflict*, Vol. 37(3): 323–349.

Rasmussen, Mikkel Vedby (2013), "Greenland Geopolitics: Globalisation and Geopolitics in the New North" Background Paper for the Committee for Greenlandic Mineral Resources to the Benefit of Society, University of Copenhagen, Pp: 1-30.

Simons, Paul (2019), "Exploiting Greenland's Natural Resources" [Accessed at: 9 April 2020], available in: <https://www.thetimes.co.uk/article/exploiting-greenlands-natural-resources-gn37mdkrh>

Sören Scholvin (2014) *The Geopolitics of Regional Power: Geography, Economics and Politics in Southern Africa*, Routledge.

Stokke, Olav Schram (2006). "A Legal Regime for the Arctic? Interplay with the Law of the Sea Convention", *Marine Policy* 31: 402–8; Hoel, Alf Håkon (2009), 'Do We Need a New Legal Regime for the Arctic Ocean?', *The International Journal of Maritime and Coastal Law*, 24: 443–56; and Young, Oran R. (2011), 'If an Arctic Treaty is not the Solution, What is the Alternative?', *Polar Record*, 47: 327–34

Stokke, Olav Schram (2006), "A Legal Regime for the Arctic? Interplay with the Law of the Sea Convention", *Marine Policy* 31: 402-8.

Tim Boersma And Kevin Foley (2014), *The Greenland Gold Rush*, Brookings Center.

Timothy William & James Smith (2017), "Search and Rescue in the Arctic", RAND Corporation.

Zeuthen, Jesper (2017) "Part of the Master Plan? Chinese Investment in Rare Earth Mining in Greenland" *Arctic Yearbook* 2017.

Milliken, J. (1999), *The Study Of Discourse In International Relations:: A Critique Of Research And Methods*. *European Journal of International Relations*, 5(2), 225–254.

Ashley, R. (1996), The Achievements of Post-Structuralism, In S. Smith, K. Booth, & M. Zalewski (Eds.), International Theory: Positivism And Beyond (Pp. 240-253). Cambridge: Cambridge University Press.

Müller, Martin (2010), "Doing Discourse Analysis in Critical Geopolitics". L'espace Politique, Pp: 1-21.

Tunander, O. (2001). Swedish-German Geopolitics for A New Century: Rudolf Kjellén's 'The State As A Living Organism'. Review Of International Studies, 27(3), 451-463.

OECD, (2020), "Greenland" [Accessed at 2 April 2020], Available in: <https://oec.world/en/profile/country/grl/#Imports>

